

مسئله ارتباط نفس با بدن مادی بعد از مرگ (با رویکرد فلسفی - کلامی)

احمد شه گلی*

چکیده

یکی از مسائل مرتبط با مرگ، مسئله ارتباط نفس با بدن، بعد از مرگ است. مسئله تحقیق این است که آیا بعد از مرگ به طور کلی ارتباط نفس با بدن قطع می شود و نفس هیچ گونه ارتباطی با بدن ندارد؟ در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، مسئله ارتباط نفس و بدن بعد از مرگ با رویکرد فلسفی و کلامی مورد تحقیق قرار گرفته است. نگارنده در این موضوع ضمن پذیرش قطع تعلق تدبیری نفس نسبت به بدن، نکات و ملاحظاتی بر اساس رویکرد فلسفی و دینی مطرح کرده است. یافته های تحقیق گویای آن است که حکم ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ در انسان های مختلف، متفاوت است. در نفوس کامل، به جهت قوت نفس، ارتباط شدیدتر از نفوس ضعیف تر است و از طرف دیگر در زمان اولیه قطع تعلق نفس از بدن، به جهت انس نفس با بدن، این ارتباط شدیدتر است. در ساعت ها و روزهای اولیه توجه نفس به بدن خیلی شدید است.

واژگان کلیدی

ارتباط نفس و بدن، نفس، بدن، روح، مرگ، فلسفه، دین.

مسئله و پیشینه پژوهش

در مورد ارتباط نفس با بدن، مسائل مختلفی مطرح است، که یکی از این آنها، مسئله ارتباط نفس با بدن مادی بعد از مرگ است. ارتباط نفس و بدن صورت‌های مختلفی دارند. مانند ارتباط پیش از دنیا، ارتباط در دنیا، ارتباط در بعد از مرگ و ارتباط در قیامت. آیا بعد از مرگ، بدن کاملاً بیگانه با روح خود می‌شود، به گونه‌ای که هیچ تفاوت و ارتباطی با بدن ندارد یا چنین نیست؟ در این مقاله سعی بر آنست که وضعیت ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ از دیدگاه فلسفه و آموزه‌های دینی تبیین شود و ابعاد این موضوع روشن گردد. در این موضوع با این مسئله خاص که نگارنده درصدد انجام آن است، پژوهش یا مقاله مستقلی نوشته نشده است؛ اما در ضمن آثار حکما و مضمون پاره‌ای از روایات مختصراً اشاره‌های به آن شده است. آقا علی مدرس، در رساله *سبیل الرشاد فی اثبات المعاد* به لحاظ فلسفی نوعی ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ را مطرح کرده است. قبل از ایشان، غیاث‌الدین دشتکی در ضمن بحث معاد، این موضوع را به صورت اشاره‌ای در ضمن بحث معاد دارد. وی این موضوع را رأی برخی از متکلمین می‌داند که معتقدند: «روح بعد از مفارقت از بدن، به نوعی توجه به بدن دارد». (دشتکی، ۱۳۸۶: ۱ / ۱۷۵) در جلد دوم کتاب *درخشان پرتوی از اصول کافی* از آیت‌الله سید محمدحسینی همدانی رویکرد آقا علی مدرس را به تفصیل بیشتر بیان کرده است. مرحوم آیت‌الله محمد شجاعی در کتاب *معاد* جلد دوم نیز همان دیدگاه آقا علی مدرس را با توضیح بیشتری مطرح کرده است. این اشاره‌ها در عین حالی که دارای مباحث مغتنمی است؛ اما مسئله را به صورت مستقل و منقح با ذکر دلایل و شواهد صورت‌بندی نکرده است؛ لذا مسئله هنور صورت‌بندی منقحی پیدا نکرده است. در این مقاله سعی بر آن است با رویکرد عقلی و دینی به تبیین، توضیح و بیان دیدگاه برگزیده در این مسئله پرداخته شود.

رویکرد فلسفی به مسئله ارتباط نفس و بدن بعد از مرگ

انسان دارای دو ساحت است: ساحت نفس و ساحت بدن. این دو ساحت دو موجود مستقل و مجزای از یکدیگر نیستند، بلکه یک وجود واحد دارای دو مرتبه مادی و مجرد است. این دو ساحت تا زمانی که در نشئه مادی قرار دارند با یکدیگر تعامل دو جانبه دارند؛ نفس بر بدن و بدن بر نفس تأثیر می‌گذارد اما با قطع این ارتباط (وقوع مرگ) رابطه تأثیر و تأثر آن دو نیز منتفی می‌شود. با مرگ نفس به عالم برزخ رجوع می‌کند و بدن نیز به عالم خاکی - سرشت اولیه‌ای که با آن آمیخته شده - برمی‌گردد و بعد از گذشت سالیانی پوسیده می‌شود.

در تقسیم‌بندی‌های رایج مرگ دو قسم است: الف) مرگ ارادی؛ ب) مرگ اضطراری. مرگ ارادی در اثر

مسئله ارتباط نفس با بدن مادی بعد از مرگ (با رویکرد فلسفی - کلامی) □ ۱۷۵

مبارزه با هوای نفس و ترک شهوات به وجود می‌آید. (سبزواری، ۱۳۷۲: ۴۳۰) در مرگ اضطرابی که محل بحث این پژوهش است، تعلق نفس از بدن به‌طور اضطرابی و اجباری قطع می‌شود (خواه منشا این اضطراب نفس یا بدن باشد). مرگ اضطرابی نیز دو قسم تقسیم می‌شود: الف) مرگ اخترامی؛ ب) مرگ طبیعی. مرگ اخترامی عبارتست از خاموش شدن حرارت غریزی به وسیله عوارض و آفات ناگهانی. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۹ / ۵۵) در این نوع مرگ، تعلق نفس به بدن، به واسطه فساد بدن از بین می‌رود. (همان: ۵۲ - ۵۰) مرگ طبیعی نیز مرگی است که صرف نظر از عامل بیرونی محقق می‌شود. براساس رویکرد ابن‌سینا و اطباء قدیم، علت موت، علت حیات است و ایشان علت حیات را در «حرارت غریزی» جستجو می‌کنند؛ لذا علت مرگ را نیز حرارت غریزی می‌دانند، از دیدگاه آنان حرارت غریزی در ابتدا نقش سازندگی دارد، اما وقتی اشتداد پیدا می‌کند موجب از بین رفتن رطوبت می‌شود و پس از فنا رطوبت و حرارت، بدن نیز از بین می‌رود. در فلسفه ملاصدرا علت مرگ طبیعی، کمال نفس و استقلال ذاتی آن است. (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۲۳) بدین ترتیب براساس دو رویکرد سینوی و صدرایی، حقیقت مرگ قطع تعلق کامل نفس از بدن است و بعد از مرگ رشته تعلق نفس به بدن به‌طور کلی از بین می‌رود. با این تفاوت که در رویکرد ابن‌سینا اسباب این قطع تعلق از ناحیه بدن است و در رویکرد ملاصدرا، به‌دلیل به کمال رسیدن انسان، نفس از بدن قطع تعلق می‌کند. تلقی که فلاسفه از رابطه نفس با بدن دارند، به‌گونه‌ای است که با قطع این رابطه به‌طور کلی ارتباط نفس با بدن قطع می‌شود. در فلسفه منشأ همه حرکات ارادی و غیرارادی بدن، نفس است؛ فعالیت‌هایی مانند: تغذیه، تنمیه، حفظ، سلامتی و رفع مرض در انسان در فلسفه منسوب به طبیعت است و طبیعت نیز در نهایت تحت تدبیر نفس است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۵۱ / ۸) براساس این رویکرد نفس وقتی از بدن قطع تعلق می‌کند آن بدن را رها می‌کند و بدن جسدی بیش نیست، در این وضعیت نسبت نفس با جسدی که خاک شده و می‌پوسد، مثل نسبت نفس با سایر اجسام دیگر است. به این معنا که هیچ نسبت خاصی وجود ندارد. در مسئله معاد برخی از حکما که دغدغه عقلانی کردن معاد جسمانی مطابق با آموزه‌های قرآنی را دارند، تلاش کرده‌اند تا از این رهگذر اثبات کنند که بدن مادی در معاد محسوس می‌شود. غیاث‌الدین دشتکی در بحث معاد معتقد است؛ اجزاء بدن معدوم نمی‌شود، بلکه تغییر حالت می‌دهند. از نظر ایشان روح دو نوع تعلق به بدن دارد: اول: تعلق به روح حیوانی؛ دوم: تعلق به اعضا متکائف بدن. از نظر وی در مرگ، تعلق نفس به روح حیوانی قطع می‌شود، ولی تعلق آن نسبت به اعضا قطع نمی‌شود و در قیامت با اتصال تفرق اعضا، روح مجدد به آن بر می‌گردد.^۱ (دشتکی، ۱۳۸۶: ۱ / ۱۷۷ - ۱۷۵)

۱. ان النفس بعد تمام هیكل البدن تتعلق بالارواح الحیوانیه اولاً و بالاعضاء البدنیه ثانیاً و عند المفارقة ینقطع التعلق الاول اولاً و ینیقی من الثانی تعلق ما. فهذا الضرب من التعلق الباقی ببقاء الاجزاء و ان كان ضعيف جدا.

در بین حکما آقا علی مدرس تلاش دارد این موضوع را براساس مبانی فلسفی تبیین کند. ایشان معتقد است، نفس به جهت ارتباط آن با بدن از جهات ذاتی و ملکات جوهری نفس، آثار و وادعی در عناصر بدن بر جا می‌گذارد و به همین جهت بعد از مرگ نیز نوعی ارتباط تکوینی بین نفس و بدن وجود دارد. به اعتقاد آقا علی مدرس این ارتباط چنان قوی است که با مرگ از بین نمی‌رود و وادیع و آثار به‌جا مانده از نفس، موجب تمایز بدن و عناصر آن از دیگر ابدان و عناصر می‌شود. (مدرس طهرانی، ۱۳۷۸: ۲ / ۹۲ - ۹۰) براساس دیدگاه وی، بدن مانند سایر اشیاء متحرک عالم مادی به غایت ذاتی خود به سوی آخرت در حرکت است. نفس بعد از مفارقت از بدن به نفس کلی مناسب با ذات و ملکات خود می‌پیوندد. نفس ناطقه از مجرای همین نفس کلی^۱ به وسیله علایق ایجابی، بدن را به سوی خود جذب می‌کند؛ (همان: ۲ / ۱۰۴) بدن با حرکت خود به سوی آخرت در واقع به سمت نفس حرکت می‌کند. بدین ترتیب بدن محشور در آخرت همان بدنی است که در دنیا به حرکت خود ادامه داده و به سوی آخرت حرکت می‌کند. (همان: ۲ / ۹۴ - ۹۱) به نظر ایشان نفس پس از جدایی از بدن در عالم برزخ فاعلیت خود را نسبت به بدن حفظ می‌کند و همواره به نوع خاصی متصرف در بدن است، هر چه نفس قوی‌تر باشد، ارتباط شدیدتر است. آقا علی مدرس شاهد بر این مطلب را بدن اولیا و انبیا می‌داند که هیئت آنها با گذر زمان متلاشی نمی‌شود. (مدرس طهرانی، ۱۳۷۸: ۱ / ۶۸۴) آقا علی مدرس تکلم بدن برخی از اولیا و صحبت کردن سر امام حسین علیه السلام را حاکی از این ارتباط می‌داند و از طرف دیگر معتقدند که بدن بر جای مانده نیز پس از مفارقت از نفس همواره به سوی نفس رهسپار می‌شود؛ بنابراین در عالم برزخ ارتباط نفس با بدن مادی از دو طرف برقرار است. (مدرس طهرانی، ۱۳۷۸: ۲ / ۱۰۴)

آثار نفس بر بدن سبب تمایز آن از سایر ابدان می‌شود افراد صاحب کشف با حضور بر بالین جسد می‌توانند خصوصیات فرد مذکور را بیان کنند «بجیث اذا شاهدته نفس قویه مکاشفه شاهدته علی صفة هذا الاستخلاف و یحکم بانه بدن فارقت عنه نفس کذا و کذا». (مدرس طهرانی، ۱۳۷۸: ۲ / ۹۱) حکیم مؤسس معتقد است اصل ثابتی وجود دارد که باعث بقای شخص می‌شود؛ همان‌طور که بدن زید در دنیا از کودکی تا پیری تغییر می‌کند؛ اما هیچ‌کس شک نمی‌کند که آن بدن، عیناً و شخصاً بدن زید است. وی اعتقاد دارد این اصل ثابت، ماده اولی (جوهر فاقد فعلیت در اجسام) نیست؛ چون نسبت آن با همه یکسان است، بلکه ماده تخصص یافته به‌عنوان ماده بدن زید است که تخصص آن به صورت است. پس در ماده، یک جزء باقی از سنخ صورت، وجود دارد؛ هر چند که درجات آن تغییر کند. بنابراین حکیم مؤسس

۱. طبق طبیعیات قدیم هر یک از افلاک دارای نفس هستند. نفس کلی، نفسی است که شامل همه نفوس افلاک می‌شود و شامل نفوس افلاک و قوای افلاک می‌شود. (ر. ک: ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۱۲۶)

مسئله ارتباط نفس با بدن مادی بعد از مرگ (با رویکرد فلسفی - کلامی) □ ۱۷۷

بر این باور است که تشخیص ماده به صورت آن است؛ اما چون با مرگ، ارتباط صورت که همان نفس باشد، با ماده، یعنی بدن، قطع می‌شود، تعینات موجود در ماده که ناشی از تعلق قبلی صورت به ماده است، در شخصیت و تخصص آن، مؤثر و دخیل است؛ بنابراین آنچه در دو حال باقی می‌ماند، از سنخ صورت است و صور اعضا و جوارح انسان در قوس صعود همان صور اعضا و جوارح در قوس نزول است. (مدرس طهرانی، ۱۳۷۸: ۲ / ۹۹)

علامه رفیعی قزوینی نیز در تقریری مشابه دیدگاه آقا علی مدرس معتقد است: روح علاقه تامی با بدن عنصری دارد و با بقای نفس این علاقه باقی می‌ماند و به بیان دیگر مرگ سبب از بین رفتن این علاقه نمی‌شود. در موت طبیعی محسوس هر چند که مشهور است علاقه نفس به بدن به کلی باطل می‌شود؛ اما این سخن صحیح نیست؛ زیرا که این علاقه همان قوه وجود نفس ناطقه و استعلای وجود نفس نسبت به بدن و ضعف و مقهوریت بدن تحت نفوذ نفس است و این قسم از علاقه چون به شئون ذاتیه نفس برمی‌گردد بعد از موت و بقا نفس زایل نمی‌شود. در حالت طبیعی نفس براساس همین علاقه و ارتباط ذاتی، افعال مخصوص دارد که در حقیقت اعمال و به کار انداختن همان علاقه است و بعد از موت بروز افعال حیاتی وجود ندارد، نه اینکه اصل علاقه وجود نداشته باشد. (قزوینی، ۱۳۸۶: ۵)

آیت‌الله سید محمد حسینی همدانی نیز در تقریری مشابه معتقد است: رابطه روح با بدن عنصری رابطه ذاتی و ناگسستگی است؛ روح که در آغاز امر قوه محض بوده و هنگام نوزادی در اثر بکار بردن نیروهای ظاهری، فکری و درونی خود ملکاتی به‌دست آورده و اعضاء و جوارح خود را در مدت زندگی دامنه‌دار به شعار عبودیت معرفی نموده است، در نتیجه آن رابطه ذاتی ناگسستگی میان روح و جوارح است و این رابطه ذاتی سبب تمایز با اعضا افراد دیگر می‌شود. همچنان که شهدا و مقتولین در راه اسلام ابدان طاهره آنان پس از سال‌ها ایمن از هرگونه تغییرات جوئی و درونی از نظر قدرت روح و صفا آنها است که بدن عنصری خود را نیز تدبیر می‌نمایند و از فساد و زوال تا حدی جلوگیری می‌نمایند. در اثر ارتباط خاصی است که ارواح قویه و کامله اهل ایمان نسبت به بدن عنصری خود دارند؛ این موضوع همانند سیر خاک است به‌سوی طلا و فیروزج نه سیر و تحول خاک بدن اهل ایمان به صورت نباتی و حیوانی که سیر طبیعی است، بلکه غرض از سیر و حرکت در اثر جاذبه روح بانست که بدن طریق صفا و نورانیت را طی می‌کند مانند سنگ و خاک که در اعماق زمین در اثر فشارها به‌صورت نقره، سیم، زر، طلا و سایر فلزات قیمتی درمی‌آید. بنابراین هیچ‌گاه علاقه ذاتی روح با اعضا و جوارح و همچنین با خاک و ذرات بدن خود قطع نشده است؛ بلکه پیوسته رابطه تدبیر و علاقه ذاتی و سیر وجودی محفوظ است. (حسینی همدانی، ۱۴۰۵: ۲ / ۳۸۱ - ۲۷۲)

این دیدگاه فقط در مورد تأثیر اعمال و افعال عبادی مؤمنان و متقیان بر بدن و بقای این تأثیر بر اجزاء و عناصر بدن بعد از مرگ است. شاهد مثال ایشان نیز بقای اجساد برخی از اولیا الهی بعد از طول سالیان سال تأیید دیدگاه مؤلف برای ادعای او است؛ اما انحصار این ادعا در گروه خاصی، خصوصاً با رویکرد عقلی قابل مناقشه است. در صورت پذیرش این ارتباط به حکم قاعده عقلی باید به‌طور کلی اعم از مؤمن و کافر این ارتباط را پذیرفت. استمرار تأثیر ملکات و رفتارها بر بدن بعد از مرگ نیز در مورد هر فردی صادق است و اختصاص دادن آن به گروه خاصی نیاز به دلیل دارد. برخی از حکما در عین حالی که بر اساس مبانی رایج فلسفی امکان ارتباط را منتفی دانسته‌اند، اما در برخی از آثار خود اشاراتی به ارتباط بین آن دو بعد از مرگ داشته‌اند. آنها در مباحث دین‌شناسی به نفی ارتباط این دو پرداخته‌اند و در مباحث دینی از نوعی ارتباط بین آن دو سخن گفته‌اند. به نظر می‌رسد علت آن ناشی از تفاوت روش علمی در هر یک این دو موضع است. در فلسفه به لحاظ روش و مبانی فلسفی متعارف احتمالاً ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ دشوار است؛ اما در آموزه‌های دینی شواهد و روایاتی وجود دارد که این موضوع را تأیید می‌کند.

رویکرد دینی به مسئله ارتباط نفس و بدن بعد از مرگ

در متون دینی به مسئله مرگ توجه زیادی شده است. عمده رویکرد آموزه‌های دینی بر مرگ‌اندیشی، عبرت‌گیری از این واقعیت انکارناپذیر، سكرات و شدائد احوال نزدیک به مرگ است و در عین حال بحث رابطه نفس با بدن در هنگام مرگ نیز اشاره شده است. بر اساس رویکرد دینی، نفس پس از مرگ ارتباط خود را به‌طور کلی با بدن قطع می‌کند. علامه طباطبایی در توصیف دیدگاه رایج از قطع تعلق و ارتباط نفس از بدن می‌نویسد:

روح و بدن در نظر اسلام دو واقعیت مخالف همدیگر می‌باشند. بدن به واسطه مرگ، خواص حیات را از دست می‌دهد و تدریجاً متلاشی می‌شود ولی روح نه این‌گونه است بلکه حیات بالاصاله از آن روح است و تا روح به بدن متعلق است، بدن نیز از وی کسب حیات می‌کند و هنگامی که روح از بدن مفارقت نمود و علقه خود را برید (مرگ) بدن از کار می‌افتد و (روح) همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. (طباطبایی، ۱۳۸۸ الف: ۱۵۸)

با مراجعه به متون دینی برخی از شواهد وجود دارد که از دیدگاه آموزه‌های دینی نوعی ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ دارد. زیارت قبور، احکام مربوط به دفن و کفن، تطهیر بدن میت، تلقین و خطاب، شهادی بر پیوند ارواح با اجسام بعد از مرگ است. اگر نسبت روح با بدن خود کاملاً یکسان باشد یا هیچ‌گونه رابطه‌ای حقیقی و تکوینی بین نفس و بدن بعد از مرگ وجود نداشته باشد، تأکید و تشویق به

زیارت قبور چندان وجهی ندارد. به نظر می‌رسد تأکید فراوان بر حضور بر قبور اموات، دلالت بر این مطلب دارد که بین روح با بدن مادی شخص مرده، نوعی ارتباط وجود دارد.

علامه طباطبائی معتقد است: در برخی از اخبار آمده است که بهشت برزخ در وادی السلام و دوزخ آن در وادی برهوت و صخره بیت‌المقدس محل اجتماع ارواح است. این روایات حمل بر این مطلب می‌شود که علقه مادی عالم ارواح به طور کامل قطع نمی‌گردد. در روایات دیگری آمده است که ائمه ارواح را در مکان‌های مختلفی مشاهده کرده‌اند. چنین مطلبی در مورد کرامات اولیای صالح متواتر نقل شده است. همه این مطالب امور ممکنه‌ای هستند که کاشف از نوعی علقه ارواح به خاطر شرافت مکان یا زمان یا حال است. (طباطبائی، ۱۳۸۸ ب: ۹۶)

استاد مطهری از ماجرای مکالمه رسول خدا در جنگ بدر با کشتگان قریش، ارتباط روح با بدن را نتیجه می‌گیرند. پس از فتح مسلمین و کشته شدن گروهی از سران متکبران قریش و انداختن بدن‌های آنها در یک چاه حوالی بدر، سر به درون چاه برد و به آنها رو کرد، گفت: ما آنچه را خداوند به ما وعده داده بود محقق یافتیم، آیا شما نیز وعده‌های راست خدا را به درستی دریافتید؟ بعضی از اصحاب گفتند: یا رسول الله! شما با کشته‌شدگان سخن می‌گویید! مگر اینها سخن شما را درک می‌کنند؟! فرمود: آنها اکنون از شما شنواترند. از این حدیث و امثال آن استفاده می‌شود که با آنکه با مرگ میان جسم و جان جدایی واقع می‌شود، روح علاقه خود را با بدن که سال‌ها با او متحد بوده و زیست کرده، به کلی قطع نمی‌کند. (مطهری، ۱۳۷۱: ۲ / ۵۲۴)

آیت الله شجاعی مؤلف کتاب **معاد یا بازگشت به سوی او** معتقد است نقطه‌ای که بدن مادی در آن قرار دارد (قبر خاکی)، روح در عالم برزخ با آن ارتباط دارد به طوری که با سایر مکان‌های دیگر چنین ارتباطی ندارد. روح هر انسانی درعین اینکه در عالم برزخ در عالمی که فوق ماده و زمان و مکان است به یک نظر نسبت آن به همه نظام مادی یکی است، در عین حال به لحاظ همین سنخیت، ارتباط به خصوص با بدن مادی دارد. براین اساس با انقطاع روح از بدن ارتباط روح با بدن به کلی از بین نمی‌رود، بلکه بعد از انقطاع روح هم ارتباط در حد پایین‌تری به صورت یک نوع سنخیت و رابطه تکوینی بین روح و بدن وجود دارد. البته این ارتباط در حد زندگی دنیوی با همان کم و کیف نیست، بلکه در حدت‌تر و با ضعیف کم و کیف و صورت دیگر ارتباط وجود دارد. این ارتباط و سنخیت تکوینی حتی با تبدیل بدن مادی به ذرات خاکی و ارضی هم از بین نمی‌رود و بین روح و ذرات بدنی او هم این ارتباط و سنخیت وجود دارد. (شجاعی، ۱۳۹۹: ۲۶۳ - ۲۶۲)

از تشبیه و تنظیری که بین مرگ و خواب در متون دینی بیان شده نیز می‌توان وجود نوعی ارتباط

بین نفس و بدن بعد از مرگ استفاده کرد؛ توضیح آنکه براساس آموزه‌های دینی خواب نمودار، نمونه و مثالی برای فهم مرگ است. خواب همان مرگ است با این تفاوت که در مرگ مدت طولانی قطع تعلق می‌شود و در خواب کوتاه مدت. (صدوق، ۱۳۶۱: ۱ / ۲۸۹)^۱ بنابراین مرگ همان خواب است، جزء آنکه مدت آن کوتاه‌تر است. بر این اساس مرگ و خواب تشابهاتی با یکدیگر دارند که از طریق فهم این تشابهات، ماهیت این دو بهتر روشن می‌شود. بر همین دلیل در روایات آمده است: «عن النبي ﷺ قال: كما تنامون فكذلك تموتون و - كما توقظون فكذلك تبعثون». (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۵ / ۲۶۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۴ / ۱۸) یکی از جهات این تشابه احتمالاً این است که همان‌گونه که ارتباط نفس با بدن در خواب به‌طور کامل قطع نمی‌شود و ارتباط ضعیفی بین نفس و بدن می‌ماند، ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ هم به‌طور کامل قطع نمی‌شود و نحوه‌ای از ارتباط بین نفس و جزء اصلی بدن باقی می‌ماند. در قرآن کریم نیز از خواب زمستانی درختان تعبیر به مرگ شده است؛ «اعلموا أن الله يحيي الأرض بعد موتها» (حدید / ۱۷) همچنین در آیه ۹ سوره فاطر خداوند متعال می‌فرماید او است که بادها را می‌فرستد تا ابرها را به حرکت در آورد، پس ما آن را به سوی سرزمین مرده حرکت می‌دهیم و زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن زنده می‌کنیم و زنده شدن مردگان نیز همین‌گونه است.^۲ در این آیه و آیات مشابه از نوعی مرگ برای زمین و روئیدنی‌های آن سخن می‌گوید، با توجه به اینکه در این وضعیت درختان خشک نمی‌شوند و ارتباط ضعیفی هنوز برقرار است و براساس اینکه برانگیختن انسان نیز چنین است، لذا احتمال دارد تناظر در آیات شریفه شامل رابطه نفس با بدن مادی خود نیز بشود.

محورهای دیدگاه برگزیده در مسئله ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ

۱. روش‌شناسی مسئله

در مسئله ارتباط نفس و بدن ملاحظات زیر به لحاظ روشی مطرح می‌شود:

۱. برای فهم دقیق‌تر مسئله نامبرده باید بین دو موضوع تفکیک شود؛ اول اینکه: آیا به لحاظ عقلی راهی برای اثبات ارتباط بین نفس و بدن بعد از مرگ وجود دارد؟ به نظر می‌رسد به لحاظ فلسفی راهی برای اثبات ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ نیست؛ زیرا موضوع در اینجا خارج از محدوده حکم عقلی است. عقل در مورد احکام کلی هستی سخن می‌گوید و این مسئله یک مورد خاص و جزئی است؛ از

۱. مَا الْمَوْتُ قَالَ هُوَ النَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلُّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ لَا يُنْتَبَهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ رَأَى فِي نَوْمِهِ مِنْ أَصْنَافِ الْفَرَاحِ مَا لَا يُقَادِرُ قَدْرَهُ وَ مِنْ أَصْنَافِ الْأَهْوَالِ مَا لَا يُقَادِرُ قَدْرَهُ فَكَيْفَ حَالُ فَرَحٍ فِي النَّوْمِ وَ وَجَلَّ فِيهِ هَذَا هُوَ الْمَوْتُ فَاسْتَعِدُّوا لَهُ.

۲. وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُبَيِّرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ.

طرف دیگر براساس مبانی فلسفی، مرگ قطع تعلق تدبیری نفس نسبت به بدن است؛ به این معنا که با وقوع مرگ، فعالیت‌های ارادی و غیر ارادی بدن مثل ضربان قلب و عملکرد سایر اعضا متوقف می‌شود و تعلق تدبیری نفس به بدن به‌طور کلی زایل می‌گردد، بر این اساس اثبات وجود رابطه نیازمند دلیل است؛ دوم اینکه: آیا وادیع از نفس به بدن منتقل می‌شود؟ این ادعایی غیر از اولی است و می‌توان گفت انتقال وادیع از نفس به بدن به لحاظ فلسفی امری ممکن است، اما مستلزم ارتباط بین نفس و بدن بعد از مرگ نیست. در توضیح انتقال وادیع از نفس به بدن از مبانی مختلفی می‌توان بهره گرفت که در اینجا طرح این موضوع مورد نظر نیست و خارج از مسئله این مقاله است.

۲. نکته دیگر اینکه ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ حتی با گذشت قرون متمادی و پوسیده شدن بدن، زمانی قابل پذیرش است که یک جزء اصلی برای بدن قائل شویم. اگر برای بدن جزء اصلی باقی نماند، سخن از ارتباط بی‌معنا خواهد بود چراکه ارتباط مستلزم وجود طرفین رابطه است. جزء ثابت بدنی شرط لازم برای وجود ارتباط بین نفس و بدن بعد از مرگ است؛ زیرا در صورت فقدان این جزء، با تلاشی شدن اجزاء بدن، چیزی باقی نمی‌ماند تا متعلق ارتباط و علاقه قرار بگیرد. در ارتباط نفس با بدن علاوه بر نیاز به وجود حداقل جزئی در بدن، جنبه ثبوت آن نیز لازم است؛ زیرا در این مسئله شرایط چنین است که این بدن پوسیده می‌شود و بعد از مدتی اجزاء آن متلاشی می‌شود چیزی از بدن باقی نمی‌ماند تا علی‌التعین جابجا شود. بر این اساس بر فرض قبول دیدگاهی که به حفظ ارتباط قائل است، آنچه به‌عنوان وجه ارتباط نفس با آن باقی می‌ماند باید یک نوع ثبوتی داشته باشد تا مصحح ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ باشد. با این وجود این موضوع شرط کافی نیست؛ پذیرش این دیدگاه لزوماً به‌معنای پذیرش ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ نیست، ولی عکس آن صحیح است؛ بدین معنا که پذیرش ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ مستلزم پذیرش جزء ثابت در بدن انسان برای جواز ارتباط است.

آیا بدن دارای جزء اصلی است؟ این جزء در کجای بدن است؟ دلیل و روش اثبات این موضوع چیست؟ در پاسخ به همین سؤال که مربوط به روش‌شناسی مسئله است، لازم است گفته شود، به لحاظ عقلی نمی‌توان جزء ثابت برای بدن اثبات کرد، به بیان دیگر از آنجا که موضوع و روش اثبات این حکم، تجربی یا استفاده از آموزه‌های دینی است، با روش عقلی نمی‌توان جزء ثابت برای بدن از جهت مادی آن اثبات کرد، کسانی که در این مسئله ورود پیدا کرده‌اند یا براساس آموزه‌های دینی یا با استفاده از دستاوردهای تجربی به اثبات این موضوع پرداخته‌اند.

۲. وجود جزء ثابت در بدن

برخی از متکلمان برای تبیین مسئله معاد، از جزء اصلی بدن استفاده کرده‌اند و معتقدند اجزاء و ارکان

بدن بعد از مرگ یا بعد از مدتی از هم گسیخته می‌شوند. علامه حلی بدن را دارای اجزاء اصلی می‌داند که در هنگام حشر روح، روح به اجزاء اصلی تعلق می‌گیرد و براساس همان اجزاء اصلی بدن بازسازی می‌شود؛ «منها: قول جماعة من المحققين أن المكلف هو اجزاء الاصلية في هذا البدن لا يتطرق اليها الزيادة و النقصان و إنما تقع في اجزاء المضاف اليها». (علامه حلی، ۱۳۸۲: ۲۵۹ - ۲۰۸)

علامه حلی در **کشف الفوائد** همین دیدگاه را انتخاب می‌کند؛ «ذهب الآخرون من المتكلمين و هو الذي اخترناه بأنه عبارة من اجزاء اصلية في هذا البدن، باقيه من اول العمر الي آخره». (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۳۲۷) فاضل مقداد نیز این قول را پذیرفته و آن را نزدیک به حق معرفی کرده است. (فاضل مقداد، ۱۳۹۶) براساس نظر برخی دیگر از متکلمان، بدن انسان از اجزاء ذره‌ای کوچک تشکیل شده است که با از بین رفتن بدن از بین نمی‌روند. اگرچه تعلق نفس به اجزاء اصلی بدن دنیوی برای حفظ هویت انسانی لازم است؛ اما تبیین وقایع عالم برزخ محتاج بدن مثالی است. (ملا نعیم، ۱۴۱۹: ۳ / ۱۳۷ - ۱۳۳) آرای متکلمان در این زمینه مبتنی بر مستندات دینی است. با این حال در منابع کلامی و فلسفی شیعه نیز مورد استناد قرار گرفته است. (دشتکی، ۱۳۸۶: ۱ / ۱۷۵) برخی از حکما قول به اجزاء اصلی را فاقد مبنا دانسته‌اند. (همان: ۱۸۱)

در برخی روایات که عمده آنها روایات منقوله از اهل سنت است، معتقد به بقا «عجب الذنب» در انسان است. «عجب الذنب» جزء باقی انسان بعد از مرگ است. در روایت نقل شده «یاکل التراب کل شيء من الإنسان إلا عجب ذنبه، قيل: وما عجب ذنبه يا رسول الله؟ قال: مثل حبة خردل منه نشأ» در روایت دیگری در موضوع «عجب الذنب» آمده است: «تمام شخص متلاشی میشود، مگر عجب الذنب؛ که شخص از آن پدید آمده و دوباره از آن ساخته خواهد شد»^۱ (غزالی، ۱۴۱۶: ۵۲۰؛ مازندرانی، ۱۴۲۹: ۲ / ۳۳۷) اصل این روایات به لحاظ سندی مورد تردید است. دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه در ماهیت «عجب الذنب» وجود دارد؛ برخی معتقدند مراد از «عجب الذنب» اجزاء اصلی بدن است.

براساس روایات زیادی که در مورد طینت در آموزه‌های دینی شیعه ذکر شده است، هر یک از انسان‌ها خلقت آنها از طینت خاصی خلق شده است؛ بنابر حدیثی که کلینی نقل کرده است، جسم انسان پس از مرگ متلاشی می‌شود و فقط «طینت» که از آن خلق شده است به جای می‌ماند که روایات در این زمینه در حد تواتر معنایی است و اشاره به خلقت انسان‌ها از طینت سجینی و علیینی دارد. براساس این موضوع خداوند متعال سرشت هر یک از افراد و گروه‌های انسانی را از سرشت خاصی خلق کرده است که اهل جهنم و اهل بهشت از سرشت متناسب با خود خلق شده‌اند. در برخی از مجامع روایی موضوع بحث طینت با محوریت بدن و قلوب مطرح شده است: «بَابُ فِيهِ خَلْقُ أَعْدَانِ الْأُمَّةِ ع وَ قُلُوبِهِمْ

۱. يبلي المرء كلّه إلا عجب الذنب منه بدئ و منه يعود.

أبدانُ الشيعة» بنا بر حدیثی که کلینی نقل کرده است، جسم انسان پس از مرگ متلاشی می‌شود و فقط طینت که از آن خلق شده است، باقی می‌ماند.^۱ در روایت دیگری امام باقر علیه السلام اشاره به خلقت قلوب شیعیان از خلقت اهل بیت علیهم السلام و خلقت ابدان شیعیان از درجه پایین‌تر دارد.^۲ در روایت دیگری به خلقت مؤمن از طینت جنت و خلقت کافر از طینت نار اشاره شده است.^۳ (کلینی، ۱۳۶۲: ۲ / ۲) روایات طینت با اختلافاتی که با یکدیگر دارند حاوی این نکته است که طینت مربوط به جسم انسان است و مراد روح نیست؛ زیرا روح از سنخ نفخه الهی است که سنخ آن با بدن متفاوت است. بر این اساس طینت مربوط به بدن و از سنخ امور مادی است و نفس تعلق تدبیری به بدن دارد و در تعلق تدبیری همه فعالیت‌های ارادی و طبیعی هر یک از اجزاء بدن به نفس وابسته است. با مرگ تعلق نفس با بدن از بین می‌رود و ارتباط نفس با بدن به این معنا زائل می‌شود. بر همین اساس مسئله وجود اجزاء اصلی برای انسان، هم دیدگاه برخی از متکلمان شیعی مانند علامه حلی و روایات «عجب الذنب» در اهل سنت پذیرفته شده است و برخی از روایات طینت نیز مشعر به این مضمون است.

یکی از موضوعاتی که تصویر جزء ثابت بدنی را تسهیل می‌کند، مسئله شبیه‌سازی است. مسئله شبیه‌سازی در حد یک احتمال می‌تواند به مثابه شاهد تجربی برای این ادعا مطرح باشد. به همین جهت در حد ارتباطی که با مسئله دارد، مورد اشاره قرار می‌گیرد و بحث تفصیلی آن در جای دیگر لازم است. شبیه‌سازی، باروری و تکثیر ژن موجود زنده است. در شبیه‌سازی هر موجودی زنده‌ای از جمله انسان دارای ژن مخصوص است که با سایر افراد متفاوت است و این ژن منحصر به فرد، که از آن به دی ان ای (DNA) یاد می‌شود و در شبیه‌سازی نیز از همان شبیه‌سازی می‌شود،^۴ در هر فرد متمایز از دیگری است. این مولکول در درون هسته سلول قرار دارد و از کروموزوم‌ها تشکیل شده است و هر کروموزوم بخشی از دی ان ای (DNA) است که خود حاوی هزاران ژن است. ژن‌ها حامل دستورات لازم برای ساخت پروتئین هستند. اختلال در دی ان ای (DNA) سبب پیدایش بیماری می‌شود. مشخصات ظاهری انسان مانند: رنگ، پوست، چشم، کیفیت اندام‌ها، خصوصیات اجزاء بدن و ویژگی‌های ساختاری بدن در آن وجود دارد. دی ان ای (DNA) حاوی مشخصات و دستورات شیمیایی برای فعالیت و عملکرد بدن است.

۱. سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن الميت هل يبلى جسده؟ قال عليه السلام: (نعم حتى لا يبقي لحم ولا عظم إلا طينته التي خلق منها فانها لا تبلى تبقي في القبر مستديرة حتى يخلق منها كما خلق اول مرة.

۲. إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَىٰ عَلِيٍّ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ.

۳. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَ خَلَقَ الْكَافِرِينَ مِنْ طِينَةِ النَّارِ وَ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ خَيْرٍ طَيْبَ رُوحَهُ وَ جَسَدَهُ فَلَا يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الشَّرِّ إِلَّا أَنْكَرَهُ.

4. DNA Cloning.

بنابر یافته‌های امروز در علم تجربی هر انسانی ژن منحصر به فرد دارد که او را از دیگران متمایز می‌کند. (ر.ک: کالیپورن، ۱۳۸۴) در معاد نیز با باقی ماندن اجزاء اصلی بدن انسان، امکان عقلی معاد جسمانی از این جهت قابل طرح است که این اجزاء اصلی با قدرت الهی ترکیب می‌شود، سپس اسباب و زمینه‌ها روح به بدن فراهم می‌شود. بنابراین اگر بازسازی انسان براساس سلول افراد از منظر علمی ممکن و محتمل است، قدرت نامتناهی الهی قادر است اجزاء اولیه انسان را براساس (DNA) به همان صورت اولیه ایجاد کند.

۳. تفاوت حکم از جهت افراد و زمان

یکی از نکاتی که در فهم این موضوع مؤثر است توجه به تفاوت حکم افراد به جهت تفاوت مرتبه و جایگاه وجودی آنها است. حکم ارتباط نفوس با ابدان بعد از مرگ در انسان‌های مختلف، متفاوت است. همان‌گونه که حاجی سبزواری در مورد قدرت و قداست بدن پیامبر ﷺ معتقد است: بدن آن حضرت خواص و آثاری متفاوت از سایر ابدان انسانی دارد، مثلاً حضرت پشت سر خود را نیز می‌بیند، جسد وجود قدسی نبی اکرم ﷺ عین روح و نور است. (سبزواری، ۱۳۷۲: ۳۵۴ - ۳۵۳) این موضوع صرفاً اختصاص به آن حضرت ندارد، اولیا الهی به مراتب هر یک بدنی مادی آنها از جهت لطافت و مجاورت بدن آنها با روح قدسی و ملکوتی، خواص و توانمندی‌های خاصی دارد. بدن اولیا الهی از لطافت خاصی برخوردار است و از جهت ارتباط آن با قدرت و قداست روح، با بدن مردم عادی تفاوت دارد، به طوری که فارغ از بسیاری از شوائب مادی است. بر همین اساس موارد فراوانی از ابدان اولیا الهی دیده شده که بعد از گذشت سالیان متمادی از دفن سالم مانده‌اند. سالم ماندن بدن اولیا الهی پس از قرون متمادی شاهدی از انتقال قدرت معنویت روح به جسم است. سالم ماندن بدن مطهر امام حسین علیه السلام، شیخ صدوق، قطب راوندی و امین‌الاسلام طبرسی به روایت تاریخ و نیز سالم بودن برخی از اجساد مطهر شهدا در جنگ تحمیلی بعد از گذشت سال‌ها، شاهدی بر وجود نوعی ارتباط بین نفس و بدن بعد از مرگ است. بنابراین نفوس کاملین و اولیا الهی که بدن آنها با گذشت قرون متمادی باقی می‌ماند با نفوس عادی که با گذر زمان پوسیده می‌شود، متفاوت است. این افراد به جهت قوت و قدرت بالای روح، بدن آنها باقی می‌ماند و به طور طبیعی این ارتباط قوی‌تر است و گذشت سال‌ها و قرن‌ها در کاهش ارتباط تأثیری ندارد؛ همان‌طور که این افراد در زمان حیات دنیا، تسلط و غلبه‌شان بر بدن بیش از عموم مردم است. بدن آنها به جهت قوت و قدرت نفس تابع خواسته و اقتضائات نفس آنها است؛ آنها می‌توانند بر اقتضائات بدنی و خواسته‌های بدنی مانند گرسنگی و تشنگی تا مدت زیادی غلبه کنند. بر همین اساس بعد از موت نیز احاطه و غلبه آنها بر بدن زیادتر است و این موضوع سبب جلوگیری از پوسیده شدن بدن آنها می‌شود. به بیان دیگر؛ قداست و شرافت رتبه نفس آنها از پوسیده شدن بدن آنها جلوگیری می‌کند.

نکته دیگر در فهم این موضوع توجه به تفاوت زمان قطع تعلق نفس از بدن است. در زمان اولیه قطع تعلق نفس از بدن، به جهت انس نفس با بدن، این ارتباط شدیدتر و قوی‌تر است. اوج این توجه در ساعت‌ها و روزهای اولیه توجه نفس به بدن خیلی شدید است؛ مانند زغال داغی که تازه شعله آن فرو نشسته است، اما با این حال همچنان حرارت دارد. نفس نیز اگر چه از بدن مهاجرت کرده؛ اما انس سالیان طولانی با بدن سبب توجه وی به بدن مادی می‌شود. با گذر زمان و پوسیده شدن بدن، این ارتباط کمتر می‌شود. هر چه از این زمان می‌گذارد، اتصال و ارتباط کمتر می‌شود تا زمانی که بدن به‌طور کلی می‌پوسد. حاجی سبزواری در پاورقی اسفار در ضمن عبارتی معتقد است: همان‌گونه که حرارت آفتاب بر دیوارها بعد از غروب آفتاب تدریجی از بین می‌رود، زوال ارتباط نفس با بدن نیز به جهت شدت ارتباط و اتصالی که سالیان طولانی با همدیگر داشته‌اند، بعد از مرگ نیز این ارتباط تدریجی قطع می‌شود:

و الحق أن يقال لا يقطع علاقة النفس بالكلية بل ما دام أثر البدن باقيا باقية - و علي هذا يحمل ما ورد من زيارة المقابر و هذا أوفق بمذهب المصنف (فده) فكما أن مقام الطبع البدني في الحدود من مراتب النفس و إشراق و طليعة لها كسخونة و تحمر يحصلان من نار عظيمة في فحم كذلك في الزوال كحرارة بقيت في الجدران من الشمس بعد الغروب و ليؤخذ النار و الشمس في مثالنا هذا لا بشرط بحيث يكون الشعاع و السخونة من صقعهما و ظهورا لهما لا شيئا علي حياهما. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۸ / ۳۲، تعلیقه حاجی سبزواری)

این رویکرد مورد تأیید آموزه‌های دینی نیز است. براساس برخی از روایات میزان رجوع نفس به بدن مادی در ماه‌های اولیه مرگ بیشتر است. براساس شدت اتصال نفس به بدن در ساعات اولیه، عملیات احیا در همان ساعات اولیه ممکن است و هر چه زمان می‌گذرد، بازگشت روح دشوارتر می‌شود. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که انسان سه روز بعد از مفارقت روح از بدن، از خدا اجازه می‌خواهد تا جسد خود را مشاهده کند، خداوند اذن می‌دهد: روح کنار قبر می‌آید و از دور نظر می‌کند و برای وضعیت اسفبار جسد خود گریه می‌کند. پنج روز بعد از دفن میت نیز از خداوند اذن می‌گیرد تا جسد خود را ببیند و اذن داده می‌شود و وقتی می‌بیند بدن پر از کرم شده است باز گریه طولانی می‌کند و حسرت می‌خورد، روز هفتم و نیز یک ماه بعد نیز به ملاقات بدن خود می‌آید. روح تا یک سال به اطراف قبر می‌گردد و کسانی که برای او گریه می‌کنند و طلب استغفار می‌کنند را می‌بیند، بعد از اتمام سال روح به محل اجتماع ارواح برده می‌شود تا زمانی که قیامت برپا شود. (فیض کاشانی، ۱۳۸۳ ق: ۸ / ۲۹۲) مفاد این روایات نوعی ارتباط بین بدن مادی با بدن برزخی بعد از مرگ است؛ به‌طوری که با حضور فرد در کنار قبر

مؤمن، روح او آگاه می‌شود و با رفتن فرد، روح او احساس وحشت می‌کند. این روایات اختصاص به مؤمن ندارد و به‌طور عام در مورد هر فردی گفته شده است.

۴. نوع ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ

بعد از اینکه وجود نوعی رابطه بین نفس و بدن بعد از مرگ پذیرفته شد، این سؤال مطرح می‌شود که نحوه این ارتباط چگونه است؟ عده‌ای از تعبیر «اشتیاق و التفات به اجزا بدنی» سخن به میان آورده‌اند.^۱ (قادری، ۲۰۰۶ م: ۴۶۷) علامه رفیعی قزوینی معتقد است: اصل علاقه نفس به بدن بعد از مرگ از بین نمی‌رود، اگر چه بدن بروز افعال حیاتی وجود ندارد ولی این قسم از علاقه چون به شئون ذاتیه نفس برمی‌گردد، بعد از موت و بقا نفس زایل نمی‌شود. (قزوینی، ۱۳۸۶: ۵) در این بیان علامه رفیعی قزوینی اصل علاقه را اثبات می‌کند، اما نوع این ارتباط و علاقه را توضیح نمی‌دهد. استاد علی عابدی شاهرودی در توضیح دیدگاه علامه رفیعی قزوینی می‌نویسد: تعلق نفوس به ابدان، تعلق ذاتی وجودی است و ابدان از مراتب وجود شخصی نفوس هستند. به‌همین جهت گسست یکسره نفس و بدن محال است و در موت فقط تعلق تصریفی و تدبیری خاص نفس از بین می‌رود و تعلق وجودی فاقد تصریف و تدبیر خاص همچنان باقی می‌ماند؛ اما تعلق نفوس یکسان نیست؛ زیرا فرق است بین تعلق نفس کلی به بدن و تعلق نفس جزئی به بدن. (عابدی شاهرودی، ۱۳۸۸: ۸۳) این بیان نیز نوع این ارتباط و چگونگی آن را توضیح نمی‌دهد. بعد از زوال و از هم فروپاشیدن بدن، تبیین این ارتباط دشوار می‌نماید. امام خمینی علیه السلام در بیانی به نقل از مرحوم شاه‌آبادی، احتمال وجود علاقه بین نفس با بدن بعد از مرگ وجود دارد؛ زیرا بدن سرای نشو، نما، قرار و سکون نفس است. امام با اشاره به سخن میرداماد معتقد است: نفس دو نوع ارتباط با بدن دارد: ارتباط صوری و ارتباط مادی، مرگ سبب سلب ارتباط صوری می‌شود و ارتباط مادی به جای خود باقی می‌ماند.^۲ (خمینی، ۱۳۶۴: ۱۷۴)

براساس مباحثی که ذکر شد می‌توان گفت نوعی سنخیت تکوینی بین نفس و بدن بعد از مرگ وجود دارد؛

۱. المناوی فی شرح عینیة ابن سیناء فی النفس: قال الناظم فی کتاب «زيارة القبور»: تعلق النفس بالبدن عظیم جدا حتی أنها بعد المفارقة تشتاق و تلتفت إلى أجزاء البدنية المدفونة.

۲. قال شیخنا العارف الكامل مدّ ظلّه یمن أن یقال أن علاقة الرّوح بعد الموت باقیة بالنسبة إلى البدن، فأنه دار قراره و نشوه و مادة ظهوره، فعليه فلا اشكال فی احياء الموتي فی هذا العالم، و یمن أن یقال إن الاحیاء عبارة عن التّمثّل بیندنه المحسّی أو المثالی، المنتقل معه فی هذا العالم كما الأمر كذلك فی الرجعة، ای تصحیحه باحد الوجهین. اقول ما ذكره أولاً قد اشار إليه السید المحقّق الداماد - قدّس الله نفسه - فی رسالة فارسیّة منسوبة إليه راجعة إلى سرّ زیارة الأموات. فقال علی ما بیالی ما ترجمته أن للنفس علاقین بالبدن علاقة صوریّة و علاقة مادیّة، و الموت یوجب سلب العلاقة الصوریّة لا المادیّة، و لهذا شرّح زیارة الاموات. (امام خمینی، ۱۳۶۴: ۱۷۴)

زیرا بدن - براساس میانی اتخاذ شده - دارای یک جزء اصلی است و از طرف دیگر به جهت انس با نفس و انتقال آثار و ودایع از نفس به بدن، تشخیص خاصی پیدا کرده است. بر همین اساس این امور وجه مصحح سنخیت تکوینی آن دو با یکدیگر است. این سنخیت تکوینی با از بین رفتن بدن نیز از بین نمی‌رود و باقی است؛ همانند رابطه بذر و بوته. بذر تعیین خاصی برای تبدیل به بوته دارد. بین بذر و نوع بوته سنخیت وجود دارد. مثلاً بذر گندم تعیین برای گندم شدن دارد، نه جو شدن. در همین مثال، بذر تعیین کننده مشخصات و نوع و نژاد گیاه است. در جزء اصلی انسان نیز اجزاء اصلی چنین کارکردی برای انسان دارند؛ بین بدن و نفس بعد از مرگ نیز سنخیت وجودی، وجود دارد و هر بدنی تعیین خاصی دارد که با نفس خاص خود تناسب دارد. این ارتباط بعد از هم‌پاشیده شدن بدن به ذرات اصلی برقرار می‌شود و ذرات اصلی بدن با نفس سنخیت وجودی دارند.

علاوه بر سنخیت بین نفس و بدن بعد از مرگ می‌توان گفت بعد از مرگ، نفس نوعی تعلق، توجه و التفات به بدن دارد. در ابتدای قطع تعلق این تعلق بسیار شدید است. با گذر زمان، این ارتباط کمتر می‌شود، اما آنچه لازم است به آن توجه داشته باشیم این است که به لحاظ عقلی نمی‌توان سخن از تعلق به بدن بعد از فروپاشیدن اجزاء بدن داشت؛ زیرا راه عقلی برای اثبات این موضوع نیست، اما براساس اینکه در متون دینی از اجتماع ارواح بر سر قبر خود در زمان‌های خاصی اشاره دارد و از تأکید شرع مقدس بر زیارت قبور، می‌توان نوعی توجه نفس به بدن بعد از فروپاشی اجزاء آن را پذیرفت که این موضوع مقتضای شواهد دینی است، نه ادله عقلی.

نتیجه

مسئله ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ به صورت مستقل و منقح با ذکر دلایل و شواهد صورت‌بندی نشده، بلکه در ضمن آثار حکما مختصراً اشاراتی به آن شده است. تلقی رایج رویکرد فلسفی بر این است که بعد از مرگ این تعلق به‌طور کلی قطع می‌شود. نفس به عالم برزخ رجوع می‌کند و بدن نیز به خاک بر می‌گردد و بعد از گذشت سالیانی پوسیده می‌شود. در کنار این دیدگاه، برخی از فلاسفه، مانند غیاث‌الدین دشتکی، آقا علی مدرس، علامه رفیعی قزوینی و دیگران اشاراتی به نوعی ارتباط بعد از مرگ بین نفس و بدن کرده‌اند. در این میان آقا علی مدرس تلاش کرده که تبیین فلسفی از نوعی ارتباط بین نفس و بدن ارائه دهد. ارتباط نفس با بدن بعد از مرگ و بعد از فروپاشی بدن، زمانی قابل پذیرش است که یک جزء اصلی برای بدن قائل شویم. حکم ارتباط نفوس با ابدان بعد از مرگ در انسان‌های مختلف، متفاوت است. در نفوس قوی و کامل به جهت قدرت و قوت نفس، ارتباط شدیدتر از نفوس ضعیف است. در نفوس قوی با گذشت قرن‌ها و سال‌ها فاعلیت نفس نسبت به آن مانع از هم‌پاشیدن بدن می‌شود. در زمان اولیه

قطع تعلق نفس از بدن، به جهت انس نفس با بدن، این ارتباط شدیدتر و قوی‌تر است. اوج این توجه در ساعت‌ها و روزهای اولیه توجه نفس به بدن خیلی شدید است. این مسئله از آنجا که به‌طور مستقل مورد توجه قرار نگرفته، لذا نظراتی که در مورد این ارتباط مطرح شده، عمدتاً کلی و مبهم است و تبیین دقیقی از موضوع بیان نشده است. آنچه به مقتضای رویکرد عقلی می‌توان گفت این است که در یک سطح می‌توان از سنخیت تکوینی و وجود رابطه خاص بین نفس و بدن بعد از مرگ سخن گفت؛ زیرا این بدن براساس مبانی اتخاذ شده، دارای یک جزء اصلی است و از طرف دیگر به جهت انس با نفس و انتقال آثار و ودایع از نفس به بدن، تشخص خاصی پیدا کرده است. بر همین اساس این امور وجه مصحح ارتباط تکوینی آن دو با یکدیگر است. علاوه بر سنخیت بین نفس و بدن بعد از مرگ می‌توان مطرح کرد که بعد از مرگ، نفس نوعی تعلق، توجه و التفات به بدن دارد که در ابتدای قطع تعلق، این تعلق بسیار شدید است. در افراد نفوس قوی که ابدان آنها سالم مانده است، این ارتباط بسیار شدیدتر است که با گذر زمان، این ارتباط کمتر می‌شود، اما به لحاظ عقلی نمی‌توان سخن از توجه به بدن بعد از فروپاشیدن اجزاء بدن داشته باشیم؛ زیرا راهی برای اثبات این موضوع نیست، اما براساس متون دینی می‌توان نوعی توجه نفس به بدن بعد از فروپاشی اجزاء آن پذیرفت. تأکید فراوان بر زیارت قبور، روایات ناظر بر حضور ارواح در کنار قبور خود در ایام خاص، احکام مربوط به دفن و کفن، تطهیر بدن میت، تلقین و خطاب، برخی از شواهد دینی بر وجود نوعی ارتباط است. سالم ماندن بدن مطهر امام حسین علیه السلام، شیخ صدوق، قطب راوندی و امین‌الاسلام طبرسی به روایت تاریخ و نیز سالم بودن برخی از اجساد مطهر شهدا در جنگ تحمیلی بعد از گذشت سال‌ها، شاهدی بر وجود نوعی ارتباط بین نفس و بدن بعد از مرگ است.

منابع و مأخذ

۱. اردستانی، محمدعلی، ۱۳۸۸، *رفعت حکمت*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۶۴، *تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الانس»*، قم، پاسدار اسلام.
۳. حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چ ۴.
۴. دشتکی، منصور بن محمد، ۱۳۸۶، *مصنفات: غیاث‌الدین منصور حسینی دشتکی شیرازی*، محقق عبدالله نورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵. رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، ۱۳۸۶، *مجموعه رسائل و مقالات فلسفی*، تهران، الزهراء علیها السلام.

۶. سبزواری، ملاحادی، ۱۳۷۲، *شرح اسماء الحسنی*، تحقیق نجف‌قلی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران.
۷. شجاعی، محمد، ۱۳۹۹، *معاد یا بازگشت بسوی خدا*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۸. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۱، *معانی الأخبار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۸ الف، *شیعه در اسلام*، قم، بوستان کتاب.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۸ ب، *انسان از آغاز تا انجام*، قم، بوستان کتاب.
۱۱. طهرانی، آقاعلی مدرس، ۱۳۷۸، *مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس*، تصحیح محسن کدیور، تهران، اطلاعات، چ ۱.
۱۲. عابدی شاهرودی، علی، ۱۳۸۸، *اثبات عقلی رسعت*، *مجموعه مقالات کتاب رفعت حکمت*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۳. غزالی، محمد بن محمد، ۱۴۱۶ق، *مجموعه رسائل الامام الغزالی*، بیروت، دار الفکر.
۱۴. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ۱۳۹۶، *اللوامع الالهية فی مباحث الکلامی*، تبریز، بی‌نا.
۱۵. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ق، *الاصافی فی تفسیر القرآن*، تهران، مکتبه الصدر.
۱۶. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، بی‌تا، *الأصفی فی تفسیر القرآن*، قم، مکتب الإعلام الإسلامی، مرکز النشر.
۱۷. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۳۸۳، *المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء*، قم، جامعه مدرسین.
۱۸. قادری، احمد بن محمد مصطفی، ۲۰۰۶م، *جمع المقال فی إثبات کرامات الاولیا فی الحیاة و بعد الإنتقال عشر رسائل تراثیة لکبار العلماء*، محقق احمد فرید مزیدی، سریلانکا، دار الآثار الاسلامیة.
۱۹. قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چ ۱.
۲۰. کلیبورن، آ، ۱۳۸۴، *آشنایی با ژن‌ها و DNA (با ارتباط اینترنتی)*، ترجمه اکبر شفیعی، تهران، تیمورزاده.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۲، *الکافی*، تهران، اسلامیه، چ ۲.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۵ق، *درخشان پرتوی از اصول کافی*، تهران، سید محمد الحسینی الهمدانی النجفی.
۲۳. مازندرانی، محمدهادی بن محمدصالح، ۱۴۲۹ق، *شرح فروع الکافی*، قم، دار لاحدیت للطباعة و النشر.

۱۹۰ □ فصلنامه اندیشه نوین دینی، سال ۱۸، پاییز ۱۴۰۱، ش ۷۰

۲۴. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۱، *مجموعه آثار: زندگی جاوید یا حیات اخروی*، قم، صدرا.
۲۵. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۰، *المبدأ و المعاد*، تصحیح و مقدمه سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
۲۶. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۱، *زاد المسافر*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۱.
۲۷. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، ۱۹۸۱ م، *اسفار*، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۲۸. نعیمه طالقانی، محمد نعیم بن محمد تقی، ۱۴۱۹ ق، *منهج الرشاد فی معرفة المعاد*، مشهد، آستانة الرضویة المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية.